

نقش و جایگاه حقوق بشر به عنوان قدرت نرم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا

لیلا رئیسی زکی^۱
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد
مریم درخشنده
دانشجوی دکترا و مدرس مدعو دانشگاه پیام نور
(تاریخ دریافت ۹۴/۴/۳ - تاریخ تصویب ۹۴/۱۲/۲۵)

چکیده

تحولات نظام بین‌الملل در دوران اخیر، گسترش جایگاه حقوق بشر و تغییر ماهیت این حقوق را از مسئله‌ای فکری و ذهنی به رویکردی حیاتی و استراتژیک که با حیات سیاسی کشورها پیوند داشته را نشان می‌دهد. امروزه شاهد تعمیق جایگاه حقوق بشر در سیاست خارجی کشورها در معنای عمودی و به تبع آن، تحول حاکمیت مطلق دولت‌ها و تبلور آن در معنای مسئولیت دولت هستیم. مضامین و آموزه‌های لیبرالیستی که ریشه در سنت‌ها و ارزش‌های آمریکا دارد، حقوق بشر را به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم در سیاست خارجی این کشور نهادینه ساخته است. با این رویکرد در تحلیل سیاست خارجی آمریکا بر مبنای قدرت نرم، خاورمیانه در صدر سیاست خارجی حقوق بشری این کشور قرار می‌گیرد. تاریخچه خاورمیانه نیز با وجود داشتن تمدن، کانون گفتمان‌های متنوع فرهنگی و دینی بودن، به علت

Email: raisi.leila@gmail.com

۱. نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال هشتم، شماره ۳۲، زمستان ۹۴، صص ۲۱۳-۲۴۵

استبداد سیاسی و استعمار خارجی بر پیکره جامعه انسانی منطقه در رعایت نکردن حقوق بشر زخمی برجای گذاشته است که این مسئله دستاویز مناسبی برای اعمال فشار قدرت‌های بزرگ بر این منطقه شده است. در این زمینه، خاورمیانه به‌عنوان مخاطب اصلی سیاست حقوق بشری آمریکا در قالب سنت ویلسون‌یسم با رویکرد لیبرالی مطرح و به‌کارگیری قدرت نرم در چارچوب دیپلماسی عمومی به‌عنوان اصل سامان‌دهنده سیاست خارجی ایالات متحده صورت‌بندی شده است.

واژگان کلیدی: حقوق بشر، خاورمیانه، سیاست خارجی آمریکا، قدرت نرم.

مقدمه

تاریخچه حقوق و آزادی‌های عمومی با توجه به مفاهیم آزادی، کرامت انسانی و حرمت بشری از همان آغاز خلقت همراه بشر بوده است که نتیجه این اندیشه‌ها در قالب صدور اعلامیه‌ها، قراردادهای بین‌المللی و مقررات حقوق داخلی کشورهای مختلف، جلوه خارجی به‌خود گرفته است و سرانجام به‌شکل‌گیری مجموعه‌ای تأثیرگذار از قوانین بین‌المللی و عرف دیپلماتیک منتهی شده است (خسروی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۲). این مسئله درجای خود به گسترش و تعمیق هرچه بیشتر ایده حقوق بشر منجر شده است و در قالب سه نسل قابل بیان است که می‌توان گفت حقوق نسل اول و دوم اساساً به افراد تعلق دارد درحالی‌که حقوق نسل سوم بر بعد جمعی استوار و مربوط به مردم است (بیلیس، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳۷). اگرچه مفهوم حقوق بشر از نظر تاریخی به دوره‌های گذشته باز می‌گردد؛ مؤلفه‌ای تأثیرگذار در نظام بین‌الملل و ابزار جدیدی در سیاست خارجی کشورها شناخته شده و به بخش جدایی‌ناپذیری از تعاملات خارجی و بین‌المللی دولت‌ها تبدیل شده است. در این میان با توجه به خواستگاه فلسفی حقوق بشر در مکتب لیبرالیسم و تأثیر آن بر سیاست خارجی کشورهای پیروی این اندیشه، عاملی پیونددهنده در دیدگاهی‌شان (مکتب سازهانگاری) و کاربرد آن به شکل ابزاری در چارچوب قدرت نرم در جهت پیشبرد منافع ملی این کشورها را می‌توان زیاد مشاهده کرد. شاید بتوان این‌گونه بیان کرد که حقوق بشر در قرن ۲۱ تبدیل به یک‌زبان بین‌المللی شده و سیاست خارجی ایالات متحده نیز، از این قاعده در دوره‌های تاریخی خود مستثنا نبوده است.

باتوجه به این مباحث، سؤال اصلی مقاله معطوف به این موضوع است که جایگاه حقوق بشر به‌عنوان قدرت نرم در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده چگونه قابل ارزیابی است؟ نوشتار حاضر در پی روشن‌کردن این فرضیه است که امروزه میان سیاست خارجی آمریکا، حقوق بشر و قدرت نرم یک رابطه سه وجهی را می‌توان

بازشناسی کرد که در این زمینه ایالات متحده از حقوق بشر در چارچوب قدرت نرم در یک رابطه هم‌پوشانی به‌عنوان اهرم فشار علیه کشورهای خاورمیانه استفاده می‌کند.

۱. چارچوب مفهومی قدرت نرم در نظام بین‌الملل

روند سیاست بین‌الملل هنگامی آغاز می‌شود که یک دولت (دولت الف) می‌کوشد تا با به‌کارگرفتن علامت‌های گوناگون، رفتار (تصورات و سیاست‌های) دیگر دولت‌ها را تغییر دهد یا ثابت نگاه دارد. بر این اساس قدرت را می‌توان همانند توانایی کلی یک دولت در کنترل رفتار دیگران تعریف کرد (هالستی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۰)؛ اما نکته مهم در زمینه قدرت، بروز تحول در ماهیت و شکل قدرت است که قدرت نرم و رهیافت‌های نظری مرتبط با آن مانند هژمونی ملایم یا خیرخواه و رهبری جهانی^۱ در این چارچوب جایگاه ویژه‌ای دارد. به‌صورت کلی، نظریه‌های نرم‌افزارگرایانه بر ظهور قدرت در شکل و ماهیت جدید به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد تأکید می‌کنند که در اوایل دهه ۹۰ توسط جوزف نای تئوریزه شد و توانست در سیاست خارجی آمریکا جایگاه ویژه‌ای پیدا کند (سلیمانی، ۱۳۸۹، ص ۲۳). نای قدرت را دارای دو لایه سخت و نرم می‌داند. قدرت سخت توانایی یک بازیگر برای مجبورکردن دیگران به تغییر مواضع خود به‌وسیله اجبار و زور در قالب قدرت اقتصادی و نظامی است. به‌عبارت‌دیگر قدرت سخت، قدرتی است که بر پاداش‌ها (هویج) یا تهدیدها (چماق) مبتنی است؛ اما گاهی نیز می‌توان نتایج دلخواه را بدون تهدید یا پاداش ملموس به‌دست آورد، این شیوه رسیدن غیرمستقیم به نتایج مطلوب «چهره دوم قدرت» نامیده می‌شود که نای آن را

۱. ایکنبری مفهوم قدرت نرم جوزف نای را در چارچوب مفهوم هژمونی ملایم گسترش داد. در نظام‌های هژمونی ملایم و مبتنی بر رضایت دوطرف که در آن‌ها محدودیت‌هایی بر قدرت سلطه‌گر اعمال می‌شود، نظام حاصله با شدت کمتری توزیع قدرت زیر بنایی را منعکس می‌کند و از ارزش مقابله با قدرت مسلط کاسته می‌شود. با وجود اینکه مقابله و توازن همچنان انتخاب کشورهای ضعیف‌تر است، طبع ملایم و محدودیت‌های نهادی قدرت هژمون، انگیزه آن‌ها را از بین می‌برد.

«جذب» و یا «اقناع» توصیف می‌کند. بر این اساس از نظر نای قدرت نرم را می‌توان توانایی یک کشور در به دست آوردن خواسته‌های خود از راه جاذبه و نه به کارگیری زور و کیفر تلقی کرد (Nye, 2004, p.256).

البته نای اشاره می‌کند که قدرت نرم یک فرایند دومارحله‌ای است که در گام اول قدرت نرم جهت تأثیر بر گرایش‌های عمومی در کشور هدف به کار گرفته می‌شود و گام دوم مستلزم این است که سیاست‌سازی حکومت کشور هدف به دیدگاه‌های تهییج شده قدرت نرم پاسخ دهد (کاکس، ۱۳۹۱، ص ۱۱۰) و در نهایت وی با تأکید بر مبانی نامحسوس و غیراجباری قدرت مانند وابستگی غیرمتقابل فراملی و جریان آزاد اطلاعات و درهم‌تنیدگی اقتصادها معتقد است در عصر اطلاعات، قدرت نرم بیش از قدرت سخت متقاعدکننده و جاذبه‌آفرین است (سلیمانی، ۱۳۸۹، ص ۲۶).

۱-۲. منابع قدرت نرم

قدرت نرم در هر کشور ناشی از سه منبع است: فرهنگ (بخش‌هایی که برای دیگران جذاب است)، ارزش‌های سیاسی (نرم‌هایی که جذاب باشند و به وسیله رفتارهای ناسازگار تضعیف نشوند) و سیاست‌ها (اقداماتی که از نظر دیگران فراگیر و مشروع باشد). فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها و رویه‌هایی است که به جامعه معنا می‌بخشد، زمانی که فرهنگ یک کشور ارزشی جهان‌شمول را دربر می‌گیرد و سیاست‌های آن، ارزش‌ها و منافع را ارتقا می‌بخشد که دیگران در آن سهم‌اند، در این صورت به دلیل جاذبه‌آفرینی، احتمال دستیابی به نتایج مطلوب برای آن کشور را فراهم می‌آورد. از این منظر، گفته می‌شود که فرهنگ لیبرالیسم ایالات متحده مؤلفه‌های فرهنگ جهان‌شمول را دارد. در بخش سیاست‌های دولت، سیاست‌هایی که متکبرانه، ریاکارانه و بی‌تفاوت نسبت به افکار عمومی و یا مبتنی بر رویکرد کوتاه‌نظرانه نسبت به منافع ملی باشند، می‌تواند به تضعیف قدرت نرم منجر شوند. از سوی دیگر سیاست خارجی نیز تأثیر قاطعی بر قدرت نرم دارد. سیاست‌های حقوق بشر جیمی کارتر و یا

تلاش‌های دولت برای پیشبرد دموکراسی در دوران ریگان و کلینتون، نمونه این سیاست‌ها هستند (نای، ۱۳۸۷، صص ۵۶-۵۵)

در مجموع، از نظر نای کشورهایی که احتمالاً موفق می‌شوند در عصر اطلاعات، قدرت نرم را به دست آورند، عبارتند از: ۱. کشورهایی که فرهنگ و ایده‌های اصلی آن‌ها به هنجارهای حاکم جهانی (لیبرالیسم، پلورالیسم و ...) نزدیک‌تر است؛ ۲. کشورهایی که بیشترین دسترسی را به کانال‌های چندجانبه ارتباطات دارند و از این رو در شکل‌دهی به موضوعات نفوذ بیشتری دارند؛ ۳. کشورهایی که اعتبارشان تحت تأثیر عملکرد و کارایی داخلی و بین‌المللی آن‌ها افزایش می‌یابد، تاندازه‌ای که سیاست‌های رسمی در داخل و خارج هماهنگ و سازگار با دموکراسی، حقوق بشر، آزاداندیشی، احترام به افکار دیگران باشد (نای، ص ۱۵۵). با توجه به آنچه گفته شد، نقطه اتصال قدرت نرم و حقوق بشر را می‌توان در یک رابطه منطقی براساس «عموم و خصوص من وجه» در نظر گرفت. به عبارت دیگر قدرت نرم یک کشور، زمانی افزایش می‌یابد که کشوری فرهنگ جهان‌شمول داشته باشد و یا تولیدکننده آن باشد و از سوی دیگر برنامه حقوق بشر نیز که مبتنی بر ادعای اهمیت حقوق و ارزش‌های انسانی است، ذاتاً خارج از هر نوع رنگ و قوم و مذهب است.

۳-۱. به‌کارگیری قدرت نرم در قالب دیپلماسی عمومی

دیپلماسی عمومی عبارتست از ارتباطات معطوف به منافع ملی یک کشور از راه ارتباط با مردم خارج از مرزهای جغرافیایی (هادیان و احدی، ۱۳۸۸، ص ۹۰) بر این اساس دیپلماسی عمومی دربرگیرنده روابطی پایدار که موجب ایجاد محیطی توانمندکننده برای سیاست‌های دولت، از راه سازمان‌های جامعه مدنی، گروه‌های خصوصی و نهادها به صورت فزاینده با توجه به وسایل ارتباطی که در اختیار دارند برای تأثیر بر افکار عمومی است (Xharra and Wahlisch, 2012, p.26).

نای معتقد است که سیاست‌مداران می‌توانند به منابع بیشتری برای توسعه قدرت نرم

از راه دیپلماسی عمومی با توجه به عصر اطلاعات دست یابند (کاکس، ۱۳۹۱، ص ۱۵۶). دیپلماسی عمومی در جهان سیاست امروز کارکردهای مهمی دارد. به این معنا که تنها هدف، بازسازی وجهه مثبت کشوری در میان مخاطبان نیست؛ بلکه در برخی از موارد می‌توان حتی با دیپلماسی عمومی و مردمی، ملتی را ضدنظام حاکم و دولت خود شوراند و آنان را با سیاست‌های کلان و حتی خرد خود همراه کرد. از سوی دیگر دیپلماسی عمومی مانند یک خیابان دوطرفه است و زمانی می‌تواند کارکرد موفق‌تری داشته باشد که براساس واقعیات عینی استوار و در انتقال پیام‌ها به مخاطبان، احترام به افکار و عقاید آن‌ها را مدنظر قرار دهد به عبارتی (Everat, 2009) رمز موفقیت دیپلماسی عمومی تأکید بر رابطه دوطرفه و نه یک‌طرفه است.

بر این اساس دیپلماسی عمومی دربرگیرنده سه بعد مختلف که همه آن‌ها نیازمند تناسب نسبی با اطلاعات مستقیم حکومت و روابط فرهنگی طولانی مدت با آن است را نشان می‌دهد. اولین و مهم‌ترین بعد، ارتباطات روزانه است که چارچوب و زمینه تصمیمات داخلی و خارجی را تبیین می‌کند. دولت‌های دموکراتیک، مطبوعات خارجی را به عنوان مهم‌ترین منبع در راستای دیپلماسی عمومی می‌شناسند. دومین بعد دیپلماسی عمومی، ارتباطات استراتژیک است که در آن مجموعه‌ای از موضوعات معمولی گسترش می‌یابد و به مبارزات سیاسی یا تبلیغاتی شباهت بسیاری دارد و سومین بعد، گسترش روابط پایدار با افراد کلیدی در سال‌های طولانی از راه اعطای بورسیه، تبادلات فرهنگی و دانشگاهی، برگزاری اجلاس‌ها و دسترسی به راه‌های ارتباطی است. هریک از این سه بعد نقش مهمی در ایجاد تصویری جذاب از یک کشور ایفا می‌کند (نای، ۱۳۸۷، صص ۱۹۷-۱۹۵).

۲. تعامل حقوق بشر و سیاست خارجی

حقوق بشر در سیاست خارجی در دو معنای افقی و عمودی به کار برده می‌شود. در شکل افقی، حقوق بشر به معنای رعایت حقوق شهروندان نسبت به یکدیگر بوده و در

شکل عمودی آن به معنای حفاظت از حقوق افراد و گروه‌های مختلف در برابر دولت است. البته در سیاست خارجی بر معنای عمودی حقوق بشر بیش از معنای افقی آن تأکید شده است (Castermans, 2004, p10)

کشورها در تنظیم سیاست خارجی، منافع ملی را به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه در برنامه‌های خود دنبال می‌کنند. حال سیاست‌هایی که در چارچوب منافع ملی، ارتقادهنده ارزش‌های مشترک جهانی چون دموکراسی و حقوق بشر باشد احتمال جذابیتشان نیز بیشتر خواهد بود و می‌توانند قدرت نرم تولید کنند (نای، ۱۳۸۷، ص ۱۲۷). بر این اساس اگر منافع ملی را به چهار دسته منافع حیاتی، منافع بسیار مهم، منافع مهم و منافع ثانویه تقسیم کنیم؛ جلوگیری از نقض گسترده حقوق بشر و احترام به حقوق افراد، ارتقای تکثرگرایی، آزادی و دموکراسی در کشورها را می‌توان در زمره منافع مهم آمریکا در نظر گرفت (Ellsworth, Goodpaster, Hauser, 2000, p.4).

در رابطه با تعامل حقوق بشر و سیاست خارجی اخلاقیات به‌تنهایی سبب نشده است که حقوق بشر در دستور کار سیاست خارجی کشورهای غربی قرار گیرد و منافع دولت‌ها نیز در این میان سهمیم بوده است. معمولاً آزادی‌های سیاسی با آزادی‌های اقتصادی ارتباطی تنگاتنگی دارد که به‌نوبه خود مبادلات بین‌المللی و موفقیت را به‌دنبال خواهند داشت. دولت‌هایی که با ملت‌های خود با مدارا و احترام رفتار می‌کنند با همسایگان خود نیز چنین شیوه‌ای را دنبال خواهند کرد. در جهانی که در آن کشورهای بیشتری به اصول اساسی حقوق بشر احترام می‌گذارند، آزمون بیشتر و نظم فراگیرتری به‌چشم خواهد خورد (اکونومیست، ۱۹۹۷، ص ۳۳). بر این اساس به‌شکل کلی از نظر مفهومی در مورد رابطه بین سیاست خارجی و حقوق بشر سه حوزه را می‌توان مورد بازشناسی قرارداد:

۱. گسترش تدریجی هنجارهای حقوق بشر در جامعه بین‌المللی: در ۵۰ سال گذشته، هنجارهای بین‌المللی حقوق بشری به‌صورت تدریجی اما در قالبی مستمر و

پایدار در سطح بین‌المللی فراگیر شده است؛ به‌گونه‌ای که هیچ دولتی نمی‌تواند منکر آن هنجارها شود و به‌شکلی این هنجارها تبدیل به زبان و گفتمان بین‌المللی و نهادینه شده‌اند که جزئی جداناپذیر از مناسبات بین دولت‌ها و جوامع امروز شده‌اند. به این جهت است که سیاست حقوق بشری بیش از پیش به ویژگی کلیدی و اساسی در سیاست خارجی تبدیل شده است؛ به‌گونه‌ای که درحال حاضر سخن از سیاست خارجی حقوق بشری در میان است (سجادپور، محمدی؛ ۱۳۹۱، ص ۲۴۵). در طراحی سیاست خارجی بیشتر نظریه‌پردازان از جمله مدلسکی معتقدند که بیشتر با دو فاز درونداد و برونداد قدرت مواجه هستیم و فاز سیاست‌گذاری را به‌عنوان فازهای انتقال‌دهنده در نظر می‌گیرند و درنهایت عنوان می‌کند که تنها راه عقلایی در سیاست خارجی آن است که دائم درحال تعادل تعدیل‌پذیر است (سیف زاده، ۱۳۸۲، ص ۳۴۳) در این میان فاز درونداد (نهاد) برگرفته از مطالبات حقوق بشری جامعه با توجه به ارزش‌ها با فاز برونداد (داده) که متأثر از استانداردهای بین‌المللی حقوق بشری است، شرایطی را به‌عنوان کاتالیزور محیا می‌کند و درنهایت نخبگان ابزاری را به فاز سیاست‌گذاری (سیاست خارجی حقوق بشری) هدایت می‌کند.

۲. تحول مفهوم سنتی حاکمیت دولت‌ها توسط معیارهای حقوق بشری

یکی از موضوعاتی که امروزه سازمان ملل با آن روبه‌رو است؛ چگونگی ایجاد تعادل میان حاکمیت دولت‌ها با حقوق بشر است. در واقع بخشی از معمای رابطه حقوق بشر و حاکمیت، به قوانین بین‌المللی مربوط است. درحالی‌که برخی از مفاد منشور سازمان ملل آشکارا به حمایت از حاکمیت دولت‌ها می‌پردازد، در بخش دیگر به شورای امنیت این اجازه را می‌دهد تا با استفاده از نیروهای نظامی هر جا برای حفظ و بازگرداندن صلح و امنیت بین‌المللی لازم باشد وارد عمل شود. از سوی دیگر اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بیان می‌کند که برای ترویج توسعه، کشورها باید با یکدیگر روابط دوستانه داشته باشند و به آزادی‌های مندرج در اعلامیه (Leopard, 2008)

حقوق بشر احترام بگذارند.

امروزه مفهوم سنتی حاکمیت با توجه به ورود مفاهیمی چون حقوق بشر از یک رابطه ناسازگار و چالشی، به‌مرورزمان و به‌واسطه پذیرش مجموعه‌ای از تعهدات بین‌المللی از سوی دولت‌ها و عملکرد مکانیسم‌های نظارتی بین‌المللی به موازات جهانی‌شدن به‌تدریج سازگاری بیشتری یافته و با تقویت مفاهیم حقوق بشر رابطه این‌دو به یک رابطه هم‌افزا در حال تبدیل شدن است. این روند در دو بعد فردی و بین‌المللی نمود بیشتری یافته است. به‌عبارتی مضامین حقوق بشر از رابطه بین فرد و دولت و نیز جایگاه ملاحظات مربوط به امنیت فردی در ارتباط با دولت‌ها ناشی می‌شود. امروزه امنیت فردی نقش بین‌المللی به خود گرفته است و از نظر بسیاری از کشورها به‌صورت یک مسئله امنیتی دانسته می‌شود تا جزیی که افراد برای شکایت علیه حکومت کشورشان می‌توانند اقدام کنند (کمیته حقوق بشر سازمان ملل) (بوزان، ۱۳۸۹، ص ۶۸). در بعد بین‌المللی نیز شاهدیم که هر کشوری حداقل یک معاهده که دربرگیرنده تعهداتی درباره حمایت از حقوق بشر باشد را تصویب کرده و به الزامات و تعهداتی گردن نهاده‌اند. این مسئله نفوذپذیری حاکمیت‌ها را نشان می‌دهد؛ بنابراین دولت‌های دارای حاکمیت، هم‌واضع قواعد و مقررات بین‌المللی حمایت از حقوق بشر هستند و هم تابعین حقوق بشر شناخته می‌شوند (رضایی‌نژاد، ۱۳۸۳، ص ۵۰).

روند جهانی‌شدن و نفوذپذیری مرزها سیاست کشورها را در یک محیط تعاملی و به‌صورت شبکه‌ای تحت تأثیر قرار داده و سبب شده است تا کشورها در یک محیط همبسته نسبت به سیاست‌های یکدیگر (حتی رفتارهای حقوق بشری) با شهروندان خود حساس باشند. امروزه نه‌تنها حقوق بشر به‌عنوان اصلی مهم در سیاست خارجی کشورها نقش یافته است؛ بلکه کشورها در رعایت موازین آن به‌عنوان عاملی مهم در ارتقای جایگاه خود در صحنه بین‌الملل تلاش می‌کنند؛ بنابراین اگر روزی صحبت از حاکمیت مطلق دولت‌ها بود، با توجه به آموخته‌شدن قواعد حقوق بشر، امروزه حاکمیت بر

مبنای احترام و ارتقای سطوح حقوق بشر مطرح است. به این ترتیب ما در عصری زندگی می‌کنیم که در آن گفتمان زیادی در مورد سقوط دولت‌ها و ناکارآمدی حاکمیت‌ها در نتیجه توجه نداشتن به موازین حقوق بشری صورت می‌گیرد (Forysth, 2000, p.6).

۳. رابطه متقابل حقوق بشر با مفاهیم توسعه، صلح و امنیت بین‌المللی

صلح از قدیمی‌ترین آرمان‌های بشری بوده و برقراری آن در جهان ارتباط تنگاتنگی با حقوق بشر دارد. امروزه صلح یک مفهوم چندبعدی یافته که تنها به معنای نبود جنگ نیست؛ بلکه شامل امنیت اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی و امنیت سیاسی، ثبات ساختارهای سیاسی و چرخش آزاد قدرت است (شفیعی، ۱۳۹۱). در اعلامیه جهانی حقوق بشر وین ذکر شده است که توسعه و دموکراسی و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به صورت متقابل به هم وابسته‌اند و یکدیگر را تقویت می‌کنند و دولت‌ها را مسئول اصلی برای ایجاد شرایط تحقق توسعه به عنوان حق فردی و جمعی می‌داند. به عبارتی توسعه از راه ایجاد سازوکارهای دموکراسی که توسط دولت‌ها صورت می‌گیرد تحقق می‌یابد و توسعه پایدار زمانی امکان‌پذیر است که حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افراد به شکل کامل محترم باشد. چنین توسعه‌ای توانمندسازی و تحقق حقوق بشر را امکان‌پذیر می‌سازد. از سوی دیگر حقوق بشر در کنار توسعه و امنیت ستون‌های سه‌گانه سازمان ملل متحد را تشکیل می‌دهند؛ به عبارتی توسعه و امنیت لازم و ملزوم یکدیگرند و بدون حقوق بشر رسیدن به هیچ‌یک امکان‌پذیر نیست (رنجبریان، ۱۳۸۷، ص ۱۰). بنابراین با ورود به عصر جهانی شدن در دهه‌های اخیر امنیت بین‌الملل، توسعه و صلح به تدریج مفهوم وستفالیایی خود را از دست داده است و مفهومی پساوستفالیایی با مؤلفه‌هایی چون امنیت جهانی (امنیت بشری)، توسعه و صلح پایدار را مورد توجه قرار داده است.

۳. مبانی فکری حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا

وودرو ویلسون در سال ۱۹۱۹ اعلام کرد که ما این کشور را بر پا می‌داریم تا بندهای اسارت را از دست و پای انسان‌ها بگشاید و این هدف را به مرزهای آمریکا محدود نمی‌سازیم (اکونومیست، ۱۹۹۷، ۳۲). امروزه هرچند تصمیم‌گیرندگان در فرایند سیاست‌گذاری خارجی نقشی اساسی ایفا می‌کنند؛ اما نباید تصور کرد که هدف‌ها و منافع ملی بدون مقدمه از ذهن سیاست‌گذاران به‌وجود می‌آید و به‌صورت سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های خاصی اجرا می‌شود. در بسیاری از موارد، این تصمیمات نتیجه ارزش‌ها و اعتقادات، زمینه‌های تاریخی و فرهنگی، نیازهای داخلی و ساختار نظام بین‌الملل است که براساس آن دلایل و توجیهاتی را برای به‌کارگیری تصمیمات و تعیین هدف‌ها توسط سیاست‌گذاران فراهم می‌آورد. در نهایت مجموعه متغیرهایی را مشخص می‌کند که می‌تواند برای ارزیابی رفتار خود و نیز کارهای دیگران معیار باشد (قوام، ۱۳۹۲، ص ۱۴۸). بر این اساس مطالعه سیاست خارجی کشورها و قدرت‌های بزرگ نیز باید با توجه به سنت‌های سیاسی، ارزش‌ها، مفاهیم و معنای گسترده فرهنگ (لیبرالیسم) در آن کشورها صورت گیرد. اندیشه‌های لیبرالی سرچشمه -تغییر مستقل تعیین‌کننده- سیاست خارجی مردم‌سالاری لیبرال است و این نقطه تمایز سیاست خارجی نظام‌های مردم‌سالار لیبرال با دیگر دولت‌های غیر لیبرال است (اندرو لینکلتر، ۱۳۸۵، ص ۱۸۰). بر این اساس ادغام منافع استراتژیک با ارزش‌های فرهنگی (حقوق بشری) از مهم‌ترین مشخصه‌های برجسته دیپلماسی ایالات متحده است. از زمان تأسیس، آمریکا همواره خود را کشوری که تمدن منحصر به فرد و یا «چراغ آزادی» و «سنگر دموکراسی» داشته است، معرفی کرده است و بر این اساس ارسال ارزش‌های فرهنگی برای گسترش دموکراسی و حقوق بشر به کشورهای دیگر را از ویژگی‌های متمایز دیپلماسی خود به حساب آورده است. البته باید گفت که ارزش‌های فرهنگی یکی از محرک‌های اصلی در سیاست خارجی آمریکا است که در

کنار (Honghua, 2001, p.29) فاکتورهای دیگر به عنوان مکمل‌های نفوذگذار در دیپلماسی آمریکا نقش دارد.

براساس آنچه گفته شد، می‌توان چهار سنت در سیاست خارجی ایالات متحده که در یک رابطه هم‌پوشانی، تقویت و گاهی در تضاد با یکدیگر بوده را تبیین کرد که عبارتند از: سنت همیلتونیسیم که منافع ملی و اقتصاد را عاقلانه دنبال می‌کنند؛ سنت جفرسونیسیم که تأکید بر استفاده مکرر از زور و اجبار و خودیاری را موضع اصلی خود قرار می‌دهند و گروه دیگری که دموکراسی را به عنوان یک فانوس دریایی درخشان برای دیگران معرفی می‌کند و سرانجام ویلسونیسیم که ایده آلیست است و دموکراسی را برای ساختن دنیایی امن در نظر می‌گیرد. هرکدام از این سنت‌ها ویژگی‌های منحصر به فرد خود را دارند؛ همیلتونیسیم محتاط است و واقع‌گرایی موجود در آن سبب می‌شود تا جاذبه‌های اخلاقی را در نظر نگیرد. جکسونیسیم قوی و سخت است و همین مسئله عدم همکاری با دیگران با توجه به تأکید زیاد بر قدرت را در پی خواهد داشت. بنابراین می‌توان گفت که همیلتونیسیم و جکسونیسیم در قدرت نرم ناکارآمد هستند؛ در حالی که جفرسونیسیم قدرت نرم فراوان دارد و به اندازه کافی قدرت سخت ندارد. ویلسونیسیم توانسته تا حدود زیادی میانه‌رو باشد (به میزان زیادی قدرت نرم و کمی قدرت سخت). در حالی که همیلتونیسیم و جفرسونیسیم در سیاست خارجی به صورت محتاطانه و محافظه‌کارانه عمل می‌کنند، ویلسونیسیم‌ها به دنبال فرصتی (Nye, 2004, p.256) بودند که آن را تبدیل به موقعیت بین‌المللی کنند.

در تطبیق این سنت‌های چهارگانه می‌توان رویکردهای زیر را در سیاست خارجی آمریکا بازشناسی کرد:

۱. برتری‌جویی - واقع‌گرایی که معتقد است ایالات متحده به عنوان قدرت مسلط، رهبری جهانی را برای برقراری ثبات در نظام سیاسی و تنظیم نظام اقتصادی بین‌المللی فراهم کرده و برای حفظ توازن قوای جهانی، از ظهور قدرت مسلط جلوگیری می‌کند.

(سنت جکسونیسم)

۲. انزوگرایی^۱ معتقد است که ایالات متحده از تعهدات دردرساز بیرونی که به اقتصاد، جامعه و نظام حکومتی‌اش در داخل صدمه می‌زند دوری کند (سنت همیلتونیسم).

۳. لیبرالیسم^۲ معتقد است که ایالات متحده با گسترش بازارهای آزاد، دموکراسی، حقوق بشر و خودمختاری ملی از آزادی در عرصه خارجی حمایت کند (سنت ویلسونیسم).

۴. بین‌الملل‌گرایی لیبرال^۳ معتقد است که ایالات متحده براساس تعهدات مشترک باهدف ارائه دستور کار گسترده و متنوع برای مسایل جهانی به کشورها دیگر بپیوندد (سنت جفرسونیسم) (کالاها، ۱۳۸۷، ترجمه: غرایق زندگی، یزدان فام، پوراخواندی، ص ۱۹). بنابر این تقسیم‌بندی نزدیک‌ترین رویکرد سیاست خارجی به حقوق بشر، رویکرد لیبرالیسم یا سنت ویلسونیسم است.

در دوره‌های تاریخی آمریکا، با ورود مباحثی چون دکترین مونروئه، اعلامیه وودرو ویلسون و بیانیه چهار آزادی روزولت، شاهد واردشدن زوایای نگاه حقوق بشری به‌صورت گسترده در سیاست خارجی ایالات متحده هستیم؛ ولی به‌صورت منسجم این موضوع پس از پایان جنگ سرد اهمیت خود را بازشناخت. از بین‌رفتن خطر گسترش کمونیسم، ایالات متحده را وارد فاز جدیدی از سیاست‌گذاری‌ها با توجه به مباحث حقوق بشری کرد و رویداد یازده سپتامبر به این موضوع نمودی جدید بخشید. در این زمان ایالات متحده بر چند مؤلفه حقوق بشری در سیاست خارجی خود تأکید داشت:

۱. تعیین حقوق بشر به‌عنوان یکی از ارکان استراتژی امنیت ملی آمریکا: تأکید بر آزادی و توسعه نهادهای دموکراتیک به‌عنوان موضوعاتی اساسی در روابط دوجانبه و

-
1. Isolationism
 2. Liberalism
 3. Liberal Internationalism

به‌دنبال ایجاد همکاری و همبستگی میان همه دموکراسی‌ها و در عین حال فشار بر دولت‌هایی که حقوق بشر را برای حرکت به‌سوی آینده بهتر نفی می‌کنند؛ ۲. حقوق بشر در گستره جهانی به‌عنوان یک مسئله امنیت ملی: این مؤلفه بر این فرض استوار است که حقوق بشر به‌عنوان روح لیبرال دموکراسی از شکل‌گیری تهدیدات تروریستی و سلاح‌های کشتار جمعی که بیشتر پرورش یافته در کشورهای دارای حکومت‌های غیر دموکراتیک و اقتدارگرایانه خاورمیانه هستند جلوگیری می‌کند؛ ۳. استفاده از حقوق بشر، دستاویزی برای مداخلات بشردوستانه در چارچوب منافع ملی (آقایی، براتی، ۱۳۸۹، ص ۲۹).

۴. نظام‌های سیاسی خاورمیانه و حقوق بشر

تاریخ، جغرافیا و فرهنگ منطقه خاورمیانه به‌گونه‌ای است که این منطقه مانند سایر مناطق با مسائل جهانی از جمله مفاهیم حقوق بشر مرتبط شده است و از سوی دیگر تاریخ گواه این است که تحول حقوق بشر در خاورمیانه هیچ‌گاه از ذات منطقه برنیامده است؛ بلکه از بیرون بر درون این منطقه اثر گذاشته است و نهادینه‌ساختن مفاهیم آن بیشتر تحت تأثیر عوامل بیرونی تحول حقوق بشر در سطح بین‌المللی بوده است^۱ (ذاکریان، ۱۳۸۲، ص ۴۳). همچنین شاهد هستیم که تاریخ حیات خاورمیانه حکایت از

۱. برای نمونه پارامترها و فاکتورهایی که بر حمایت از حقوق بشر در جهان عرب اثر گذاشتند در درجه نخست، تلاش‌های سازمان ملل در تشویق کشورها به تصویب پیمان نامه‌های ۱۹۶۶ حقوق بشر یعنی پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده است. در مرحله دوم قدرت اجرای یافتن این دو پیمان در سال ۱۹۷۷ موجب شد که آشکارا عنوان شود که حقوق بشر، یک اصل جامعه بین‌المللی است که همین امر کشورها را به حمایت از حقوق بشر ترغیب کرد. سوم اینکه دهه ۸۰ دوره دموکراسی‌گستری و حمایت از حقوق بشر برای تأمین بهتر منافع داخلی بوده است. و چهارمین فاکتور مؤثر نقشی بود که سازمان‌های غیر دولتی مانند عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر و کمیسیون حقوق‌دانان و اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر در تعیین یک رژیم بین‌المللی حمایت از حقوق بشر ایفا کردند و اکنون نیز نقش آن‌ها به مراتب افزایش یافته است.

این دارد که منطقه در عرصه اجرا و عمل همواره در حمایت از حقوق بشر مشکلاتی داشته است؛ البته هر چند تلاش‌هایی همچون تصویب اعلامیه حقوق بشر اسلامی قاهره در سال ۱۹۹۰ و تصویب پیمان‌نامه عربی حقوق بشر در شورای اتحادیه عرب در سال ۱۹۹۴ برای اجرایی کردن مفاهیم حقوق بشر در این منطقه صورت گرفته است (همان، ۲۶)؛ ولی در یک بررسی اجمالی علت تحقق نیافتن موازین حقوق بشری (غربی) در این منطقه را می‌توان در سه مؤلفه ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در نظر گرفت. شیوه به‌دست‌آوردن قدرت سیاسی، نحوه شکل‌گیری قدرت و نداشتن مشروعیت قانونی این حکومت‌ها و چگونگی رابطه میان حکومت‌کنندگان و شهروندان را می‌توان از دلایل تحقق نیافتن حقوق بشر نام برد (اطهری، ۱۳۷۷، ص ۱۳۴). هم‌اکنون موضوع حقوق بشر در خاورمیانه به یک معما تبدیل شده است. از یک‌سو حاکمان سیاسی و نخبگان اجرایی، حقوق بشر را در دایره حاکمیت سیاسی تعریف می‌کنند و به همین دلیل برای توجیه رفتارهای غیر معقول خود در برابر رشد گسترده حقوق بشر در سایر مناطق دنیا از استدلال‌های نسبیت فرهنگی، دوگانگی غرب در برخورد با حقوق بشر بهره می‌جویند و از سوی دیگر، توده‌ها به تبع ناآگاهی، روحیه استبدادزده ناچار از گذران زندگی و معاش با نگاه پائین به بالا و رفتار رعیت‌گونه همراه با اطاعت محض، زمینه تحول در حقوق بشر را با بن‌بست مواجه می‌سازند (ذاکریان، ۱۳۸۲، ص ۴). به معنای دیگر مسئله حقوق بشر از یک ضعف ساختاری درون منطقه‌ای متأثر است که این مسئله دستاویز مناسبی برای استفاده از قدرت نرم آمریکا در این منطقه را فراهم می‌کند. در شرایطی که حاکمیت، قابل انتساب به مردم نباشد، بلکه در انحصار یک خاندان یا گروه خاص قرار داشته باشد و به تبع آن منابع قدرت نیز متعلق به یک گروه الیگارشسی خاص باشد، زمینه برای شکل‌گیری و ظهور ارکان اقتدارگرایی فراهم می‌شود. در واقع یکی از علل مهم بی‌ثباتی و آشفتگی‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه، اعمال قدرت دولتی مهار نشده است که در ساختارها و رویه‌های سیاسی و حکومتی

آشکارا مشاهده می‌شود (سلیمانی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۳). بنابراین نظام‌های سیاسی منطقه که بر وابستگی طایفه‌ای و قبیله‌ای به شخص پادشاه و حکومت‌های تک حزبی و حکومت نظامیان مبتنی است، کمترین سازگاری را با مفاهیم حقوق بشر دارند.

افزون بر ضعف ساختارهای سیاسی در خاورمیانه، ساختارهای شکننده اقتصادی و توسعه‌نیافته و اقتصاد دولت محور از دیگر عوامل تحقق‌نیافتن مبانی حقوق بشر در این منطقه است. ضعف ساختارهای اقتصادی، از آنجاکه حامل پیامدهای مهمی در سایر عرصه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است ارتباط تنگاتنگی با فرایندها و تحولات سیاسی دارد. دولت آمریکا نیز ساختارهای ضعیف و شکننده اقتصادی در منطقه و معضلات ناشی از آن را خاستگاه اصلی تروریسم و رشدنکردن حقوق بشر می‌داند. بر همین اساس است که سیاست اصلاحات اقتصادی بازار محور را که از مضامین قدرت نرم محسوب می‌شود، در منطقه خاورمیانه دنبال می‌کند. مهم‌ترین ویژگی اقتصاد سیاسی کشورهای منطقه خاورمیانه رانتی‌بودن آن‌ها است. این دولت‌ها زیرساخت‌هایی ندارند که از منابع درآمدی متعدد و متنوع تغذیه شوند. از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین تأثیرات رانت بر دولت را تقویت استقلال آن می‌دانند و معتقدند از آنجایی که دولت تنها دریافت‌کننده رانت است، ممکن است به هرشکلی که تمایل دارد آن را هزینه کند و در نتیجه تا حد زیادی از جامعه خود مستقل بماند. در واقع در دولت رانتی‌به‌علت استقلالی که از جامعه مدنی دارد، سیاست ناپدیدشده و جامعه مدنی را در حیطه قدرت خود نمی‌بیند که به‌جز مطالبات اقتصادی (توزیع رانت) مطالبات سیاسی نیز داشته باشند (سلیمانی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۸). از سوی دیگر در بعد فرهنگی تفاوت میان آموزه‌های فرهنگی منطقه خاورمیانه که بیشتر در چارچوب اسلام هویت می‌یابد با آموزه‌های فرهنگی مورد نظر غرب که در چارچوب لیبرالیسم تحقق می‌یابد در بسیاری از موارد متفاوت است؛ از جمله مفاهیم و حقوق آزادی‌های مذهب، برابری زن و مرد، روابط میان مسلمانان و غیر مسلمانان، نقش دین در جامعه است. اسلام یکی از مسائل

مهم خاورمیانه است و مهم‌ترین روش برای دستیابی به اصول بنیادین حقوق بشر جست‌وجو در منابع تاریخی- اسلامی است. در این میان انسان خاورمیانه‌ای در کشمکش میان باورهای دینی- سنتی و آموزه‌های مدرن قرار می‌گیرد و حاکمان خاورمیانه نیز برای رهایی از پاسخگویی و حل چالش‌های مشروعیتی خود از شریعت اسلام به‌عنوان ابزاری برای اعمال حق شرط کلی و عمومی نسبت به اصول حقوق بشر بهره می‌برند؛ بنابراین نظام‌های سیاسی دموکراتیک و گسترش لیبرالیسم می‌تواند تهدیدی برای موقعیت ممتاز نظام‌های سیاسی کشورهای خاورمیانه که مبتنی بر قوم و فامیل (آل ثانی، آل خلیفه، آل صباح) است باشد (ذاکریان، ۱۳۸۲، ص ۳۰). با الهام از نظریه پنج بحران توسعه سیاسی لوسین پای که شامل بحران هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و بحران توزیع است (پای و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۱۴) می‌توان گفت که بیشتر کشورهای خاورمیانه حداقل با چند بحران در این زمینه درگیر هستند. برای نمونه بحران مشروعیت مهم‌ترین بحران این منطقه است که به‌عنوان یکی از مشکلات مهم امنیتی در بیشتر کشورها محسوب می‌شود؛ زیرا در صورت بحران مشروعیت دولت مجبور است تا تمام و یا بخشی از منابع و امکانات خود را صرف اهداف امنیتی کند. در کشورهای خاورمیانه مشروعیت نظام‌ها به‌ویژه عربی از نوع اقتدار سنتی (ارزشی) است.

جدول شاخص‌های تحول سیاسی و اقتصادی در منطقه خاورمیانه

تحولات سیاسی	تحولات اقتصادی	آزادسازی و تجارت خارجی	مبارزه با فساد	فرصت‌های برابر	قوه قضائیه مستقل	تفکیک قوا	آزادی بیان	حقوق احزاب و انجمن‌ها	انتخابات آزاد و عادلانه	انحصار به‌کارگیری زور	
۲,۷۳	۵,۸۹	۹	۵	۳	۴	۱	۲	۲	۱	۷	عربستان
۳,۱۳	۳	۲	۱	۲	۲	۴	۱	۳	۳	۹	ایران
۴,۷۰	۷,۲۱	۸	۳	۶	۴	۵	۶	۶	۴	۱۰	کویت
۴	۸,۳۲	۹	۷	۶	۴	۲	۶	۳	۲	۱۰	قطر
۳,۳۲	۶,۵۰	۷	۴	۷	۳	۱	۲	۲	۳	۱۰	عمان

۴,۸۰	۵,۴۳	۸	۵	۵	۴	۴	۶	۶	۶	۷	الجزایر
۵,۸۰	۵,۶۸	۷	۴	۶	۵	۶	۶	۷	۸	۷	تونس
۲,۰۳	۲,۳۲	۲	۱	۳	۲	۲	۲	۲	۲	۲	سوریه
۷,۵۵	۷,۴۶	۸	۶	۷	۷	۸	۶	۷	۸	۸	ترکیه
۴,۱۰	۴,۰۴	۶	۳	۳	۳	۵	۴	۶	۷	۴	عراق
۴,۱۳	۵,۱۱	۵	۲	۵	۳	۴	۷	۸	۸	۴	لیبی
۴	۵,۰۴	۸	۴	۴	۳	۲	۴	۴	۴	۹	مراکش
۳,۹۵	۷,۹۶	۹	۷	۷	۳	۲	۳	۳	۳	۹	امارات متحده
۳,۲۷	۲,۸۹	۶	۴	۳	۴	۳	۴	۷	۴	۴	یمن
۵,۴۵	۴,۷۱	۶	۴	۳	۶	۶	۶	۶	۷	۷	مصر
۳,۶۵	۷,۰۴	۸	۵	۴	۴	۴	۳	۳	۳	۷	بحرین
۲,۴	۲,۷۱	۵	۲	۲	۳	۳	۳	۴	۳	۳	سودان
۴,۱۰	۶,۰۷	۸	۵	۵	۵	۳	۴	۵	۵	۷	اردن
۶	۶	۸	۲	۶	۶	۶	۶	۸	۷	۳	لبنان

Source: Bertelsmann Transformation Index (BTI) 2014

با استفاده از نتایج ارائه شده از جدول بالا می‌توان گفت: ۱. بیشتر کشورهای خاورمیانه در حال گذار از بحران‌های یاد شده هستند. این بحران‌ها در کشورهایی که سیستم سیاسی غیردموکراتیک و به‌ویژه پادشاهی دارند نمود بیشتری می‌یابد؛ ۲. تحولات مثبت اقتصادی در کشورهای منطقه لزوماً به توسعه سیاسی و تحقق حقوق بشر و مدنی نینجامیده است. قطر از جمله کشورهایی است که بنابر جدول، بیشترین رشد اقتصادی مطلوب را دارد؛ اما در زمینه تحولات سیاسی روند مثبت و همگامی را طی نکرده است؛ ۳. کشورهایی که توانسته‌اند روند تحولات سیاسی و اقتصادی را هم‌زمان به‌درستی طی کنند (ترکیه) زمینه‌های تحقق حقوق بشر در آن‌ها به نسبت تسهیل یافته است.

میزان مشارکت کشورهای خاورمیانه در پیمان نامه‌های حقوق بشری

CRPD	CRC-OP-SC	CRC-OP-AC	CRC	CMW	CESCR	CERD	CEDAW	CED	CCPR-OP2-DP	CCPR	CAT-OP	CAT	
۲۰۰۹	۲۰۰۶	۲۰۰۹	۱۹۹۳	۲۰۰۵	۱۹۸۹	۱۹۷۲	۱۹۹۶			۱۹۸۹	-	۱۹۸۹	الجزایر
a۲۰۰۹	a۲۰۰۷		۱۹۹۴		۱۹۷۵	۱۹۶۸				۱۹۷۵			ایران
a۲۰۰۸	a۲۰۱۰	a۲۰۱۱	a۱۹۹۶			a۱۹۹۷	۲۰۰۰					a۱۹۹۷	عربستان
a۲۰۱۳	a۲۰۰۴	a۲۰۰۴	۱۹۹۱		a۱۹۹۶	a۱۹۶۸	a۱۹۹۴			a۱۹۹۶		a۱۹۹۶	کویت
۲۰۰۹	a۲۰۰۳	a۲۰۰۳	۱۹۹۳	a۲۰۰۵	a۱۹۶۹	a۱۹۶۹	a۲۰۰۳			a۱۹۶۹		a۲۰۰۴	سوریه
a۲۰۰۸	a۲۰۰۱	a۲۰۰۲	۱۹۹۵			a۱۹۹۶	a۲۰۰۹						قطر
۲۰۰۹	a۲۰۰۴	a۲۰۰۴	a۱۹۹۶			a۲۰۰۳	a۲۰۰۶						عمان
۲۰۰۹	a۲۰۰۴	a۲۰۰۷	۱۹۹۱		a۱۹۸۷	a۱۹۷۲	a۱۹۸۴			a۱۹۸۷		a۱۹۹۱	یمن
۲۰۰۸	a۲۰۰۲	a۲۰۰۷	۱۹۹۰	a۱۹۹۳	۱۹۸۲	۱۹۶۷	۱۹۸۱			۱۹۸۲		a۱۹۸۶	مصر
۲۰۱۰			a۱۹۹۷			a۱۹۷۴	a۲۰۰۴						امارات
	a۲۰۰۴	a۲۰۰۴	a۱۹۹۳	a۲۰۰۴	a۱۹۷۰	a۱۹۶۸	a۱۹۸۹			a۱۹۷۰		a۱۹۸۹	لبنان
۲۰۰۸	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۱۹۹۲		۱۹۶۹	۱۹۶۷	۱۹۸۵	۲۰۱۱		۱۹۶۹	a۲۰۱۱	۱۹۸۸	تونس
	۲۰۰۴		۱۹۹۱		a۱۹۷۲	a۱۹۷۱	۱۹۹۷			۱۹۷۲	a۲۰۰۸	a۲۰۰۰	لیبیا
۲۰۱۱	a۲۰۰۴	a۲۰۰۴	a۱۹۹۲		a۲۰۰۷	a۱۹۹۰	a۲۰۰۲			a۲۰۰۶		a۱۹۹۸	بحرین
۲۰۰۹	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۱۹۹۳	۱۹۹۳	۱۹۷۹	۱۹۷۰	a۱۹۹۳	۲۰۱۳		۱۹۷۹		۱۹۹۳	مراکش
۲۰۰۹	a۲۰۰۴	۲۰۰۵	۱۹۹۰		a۱۹۸۶	a۱۹۷۷				a۱۹۸۶			سودان
۲۰۰۸	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۱۹۹۱		۱۹۷۵	a۱۹۷۴	۲۰۰۷			۱۹۷۵		a۱۹۹۱	اردن
۲۰۰۹	۲۰۰۲	۲۰۰۴	۱۹۹۵	۲۰۰۴	۲۰۰۳	۲۰۰۲	a۱۹۸۵		۲۰۰۶	۲۰۰۳	۲۰۱۱	۱۹۸۸	ترکیه
a۲۰۱۳	a۲۰۰۸	a۲۰۰۸	a۱۹۹۴		۱۹۷۱	۱۹۷۰	a۱۹۸۶	۲۰۱۰ a		۱۹۷۱		a۲۰۱۱	عراق

Source: United Nations Human Rights 2014

۵. سیاست آمریکا در خاورمیانه با مبانی حقوق بشر

محیط امنیتی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم متأثر از نظام دوقطبی و رقابت‌های میان آنها بود و سیاست خاورمیانه‌ای آن در این زمان نیز در قالب استراتژی کلان بر محوریت رقابت با اتحاد شوروی شکل گرفت. در چنین شرایطی مهار اتحاد شوروی و تحدید نفوذ کمونیسم مهم‌ترین استراتژی بلوک غرب به رهبری آمریکا بود که در بستر اقتدارگرایی حکومت‌های منطقه خاورمیانه دنبال می‌شد. بر این اساس فضای خفقان حاکم بر خاورمیانه با وجود اینکه در تعارض کامل با ارزش‌های رهبران آمریکایی بود، از حمایت آشکار و ضمنی آمریکا برخوردار شد. بنابراین مفاهیم و آموزه‌های لیبرالیستی

1. Accession.

در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در این زمان، در پرتوی واقع‌گرایی سیاسی جایگاهی نداشت و از سطح مواضع اعلامی فراتر نرفت^۱ (سلیمانی، ۱۳۸۵، ۸۵). به‌عبارتی سیاست ایالات متحده در خاورمیانه برای چندین سال پیروی از سنت همیلتونیسم و به‌دنبال ایجاد ثبات از راه حمایت تاجران و حاکمان مستبد بود (نای، ۱۳۸۷، ص ۲۴۱). تغییر فضای بین‌المللی به‌دنبال فروپاشی کمونیسم، زمینه‌ساز ضرورت بازنگری در سیاست آمریکا در منطقه خاورمیانه را نشان داد. البته آمریکا پس از پایان جنگ سرد در قالب دکترین نظم نوین جهانی بر جایگاه ویژه مفاهیم ارزشی و اخلاقی مانند آزادی، حقوق بشر، دموکراسی تأکید می‌کرد؛ اما درنهایت این کشور پس از رویداد یازده سپتامبر که ریشه آن تروریسم عربی بود در قالب طرح خاورمیانه بزرگ بر ضرورت تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در این کشورها همت گمارد و سنت ویلسونیسم رفته‌رفته جایگزین سیاست محافظه‌کارانه شد که از نظر آن‌ها بدون ایجاد دموکراسی، خاورمیانه می‌تواند محلی برای دولت‌های سرکش و تهدیدات تروریستی باشد. بنابراین خاورمیانه مخاطب اصلی سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی آمریکا در قالب سنت ویلسونیسم با رویکرد لیبرالی مطرح و به‌کارگیری قدرت نرم در چارچوب دیپلماسی عمومی به‌عنوان اصل سامان‌دهنده سیاست خارجی آمریکا مورد تأکید قرار گرفت. در این فرایند آمریکا به‌وسیله سه مؤلفه قدرت نرم، فرهنگ، سیاست و ارزش‌های داخلی

۱. برژینسکی در این مورد معتقد است: «امروزه هیچ کشوری نیست که نداند عملکردش در زمینه حقوق بشر، روابطش را با ما تحت تاثیر قرار می‌دهد. رفتار و عملکرد دولت‌ها در زمینه حقوق بشر در روابط ما با آن‌ها تأثیر می‌گذارد؛ ولی نقش تعیین‌کننده ندارد. باید متوجه این حقیقت باشیم که ملاحظات دیگری در روابط ما با دولت‌های دیگر تأثیر دارند، ملاحظاتی چون منافع منطقه‌ای، منافع خاص دو جانبه و مسائل امنیتی. گاه به‌دلیل این ملاحظات باید با دولت‌هایی روابط نزدیک و مبتنی بر همکاری برقرار سازیم، هرچند که این دولت‌ها در زمینه حقوق بشر به خواسته‌های ما توجهی نداشته باشند» (تاموشات، ترجمه: شریفی طراز کوهی، ۱۳۹۱، ۲۴).

وسیاست خارجی، حقوق بشر را در قالب دیپلماسی عمومی به منطقه ارائه کرد. قدرت نرم به شکل عمده برآیندی از فرهنگ یک کشور، ارزش و مشروعیت در سیاست‌هایش و به عبارتی به عنوان مانیفست آن کشور در نظر گرفته می‌شود. اگر فرهنگ آمریکا را به دو بخش عامه و عالی تقسیم کنیم، فرهنگ عالی ایالات متحده با داشتن بیشترین شاخصه‌هایی چون جذب مهاجرین، تولید فیلم‌های سینمایی و برنامه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای، پذیرش دانشجویان از سراسر دنیا، میزان چاپ کتاب، فروش موسیقی و وجود بیشترین وبسایت‌ها در اینترنت، جوایز نوبل فیزیک، شیمی، اقتصاد و میزان مقالات علمی و روزنامه‌های متعدد می‌تواند در چارچوب قدرت نرم در جهت گسترش سیاست‌های این کشور مورد بهره‌برداری قرار گیرد. به گفته کالین پاول: «من فکر می‌کنم برای کشور ما هیچ دارایی با ارزشمندتر از دوستی رهبران آینده جهان که در اینجا تحصیل کرده‌اند نیست». به عبارتی مبادلات دانشگاهی همانند اسب تروا است (نای، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲).

در بخش قدرت نرم در سیاست‌ها و ارزش‌های داخلی آمریکا، می‌توان گفت که این کشور از ابتدای تأسیس، همواره ارزش‌های فرهنگی، ایده‌ها و آرمان‌های سیاسی را منبع بالقوه مهمی در سیاست خارجی خود در نظر گرفته است. میراث آزادیخواهی که ریشه در اعلامیه استقلال این کشور دارد، هدف حکومت را تضمین حقوق غیرقابل تفکیک زندگی، آزادی فردی، حق تعیین سرنوشت، تفکیک قوا و خوشبختی برای شهروندان می‌داند و این حق را به مردم می‌دهد که علیه حکومت در صورتی که قصد نقض و تخلف از قرارداد اجتماعی را داشته باشد شورش کنند؛ بنابراین سنت لیبرالیسم جان لاک آنقدر در زندگی آمریکایی‌ها رسوخ کرده است که ترویج دموکراسی و آزادی را در خارج از مرزهای کشور وظیفه اخلاقی خود می‌داند. این مسئله از هویتشان سرچشمه گرفته و سیاست‌های آن‌ها را هدایت می‌کند (کلگی، ۱۳۸۴، ص ۳۷۰). در واقع ایالات متحده این ارزش‌ها و سنت‌های را در جهت تحقق مصادیق حقوق بشر

در قالب الگویی خاص به خاورمیانه ارائه می‌دهد. هرچند تاریخچه اجرای سیاست حقوق بشری ایالات متحده نشان از دوگام به جلو (نهادینه‌کردن مبانی دموکراسی و حقوق بشر در داخل و گسترش آن به خارج از مرزها) و یک گام به عقب (برخوردهای متناقض و استانداردهای دوگانه در برابر کشورها در زمینه گسترش حقوق بشر) داشته است (Dietrich, 2006, p.269)؛ ولی همواره این کشور را به‌عنوان مبادی حقوق بشر در سیاست خارجی یاد می‌کنند. در زمینه سیاست خارجی (مؤلفه سوم قدرت نرم)، آمریکا با توجه به ظرفیت دولت‌های خاورمیانه و کم‌توجهی حکمرانان عرب به مسائلی چون حق تعیین سرنوشت و آزادی‌های اساسی افراد (Freeman, 2011, p.96) و در چارچوب تغییرات جزئی برای حفظ حکومت و جلب نظر مردم تلاش می‌کند تا با استفاده از ابزارهای زیر طیف گسترده‌ای از اقدامات را در جهت پیشبرد اهداف حقوق بشری خود در چارچوب قدرت نرم در خاورمیانه به‌کار گیرد:

۱. **مؤسسات مالی بین‌المللی:** آمریکا مهم‌ترین سهامدار و سیاست‌گذار در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است. وظیفه ذاتی این دو نهاد کمک به پیشرفت و توسعه اقتصادی کشورها بدون ملاحظات سیاسی است؛ اما مشاهده می‌شود که سیاست‌های پرداخت وام این دو نهاد تحت تأثیر مسائل مربوط به حکومت خوب و حفاظت از طیف گسترده‌ای از حقوق بشر و تحکیم لیبرال دموکراسی تحت نظارت آمریکا قرار گرفته است. ایالات متحده به‌همراه برخی از شرکای اروپایی خود از راه به تأخیر انداختن، تعلیق وام به‌دلیل قتل عام، سرکوب و استبداد و یا مسدودکردن وام به‌عنوان (Forysth, 2000, p.26) اهرم فشار به‌دلیل توجه‌نکردن به معیارهای حقوق بشری کشور هدف را تحت تأثیر قرار می‌دهند. برای نمونه سیاست‌های ایالات متحده در حمایت از اعطای وام ۱۰۰ میلیون دلاری صندوق بین‌المللی پول به یمن پس از انقلاب‌های عربی و یا بانک جهانی در چارچوب طرح موسوم به راهبرد مشارکت

ملی با عراق به مبلغ ۹۰۰ میلیون دلار برای تقویت نهادهای دولتی و زیرساخت‌های اقتصادی و توسعه پایدار با حمایت آمریکا را می‌توان بیان کرد (خبرگزاری فارس، ۹۳/۶/۱۳). از سوی دیگر می‌توان تعلیق اعطای وام صندوق بین‌المللی پول به مصر در ارائه طرح وام ۴ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلاری را مشروط به رسمیت‌شناختن دولت مصر (دولت ژنرال سیسی) از سوی جامعه جهانی دانست (ایران دیپلماسی، ۱۳۹۲/۵/۷).

۲. سازمان ملل: پس از پایان جنگ سرد ایالات متحده به دنبال پیشبرد نظرات خود در رابطه با حقوق بشر از راه شورای امنیت، مجمع عمومی و همچنین از راه نفوذ در شورای حقوق بشر سازمان ملل (گزارشات سازوکار بررسی دوره‌ای) در افزایش نقش خود در عرصه جهانی حقوق بشر تلاش کرده است. در این زمینه، این موفقیت‌ها را نیز به دست آورده است:

۱. در زمینه گسترش فصل هفتم منشور سازمان ملل که براساس آن تصمیمات الزام‌آور و قهرآمیزی را به عهده شورای امنیت قرار داده است که در این روند شورا می‌تواند دامنه صلاحیت داخلی دولت‌ها را منقبض کند. در این میان می‌توان به سیاست‌های ایالات متحده در رابطه با قطع‌نامه‌هایی که شورای امنیت با توجه به ملاحظات حقوق بشری صادر کرده است مانند قطع‌نامه شورای امنیت در رابطه با سرکوب کردهای عراق توسط دولت صدام حسین در سال ۱۹۹۱ اشاره (و یا در رابطه با موضوع لیبی می‌توان به قطع‌نامه ۱۹۷۰ شورای امنیت که بر اساس (Forysth, 2000, p.28) کرد.

۲. ایالات متحده برای به‌کارگیری دامنه بسیار گسترده‌ای از مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی تلاش می‌کند. به عبارتی در بسیاری از موارد نقض حقوق بشر را به‌عنوان تهدیدی برای صلح بین‌المللی می‌داند. بر این اساس در سال ۱۹۹۲ اجلاس شورای امنیت از سران دولت‌ها رسماً دیدگاه گسترش مسئولیت بین‌المللی را تأیید و اعلام کرد (Forysth, 2000, p.28) که صلح و امنیت بین‌المللی را می‌توان با تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی پیوند داد. بر همین اساس دکتترین مسئولیت بین‌المللی نیز

گسترش یافت و به‌عنوان ابزار اجرایی در اختیار شورای امنیت قرار گرفت که در مورد لیبی نیز از آن استفاده شد.

۳. ایالات متحده در گسترش مفهوم صلح‌بانی سازمان ملل که بیشتر تحت فصل ششم منشور و مربوط به حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات است تلاش بسیاری کرده است. در پایان جنگ سرد نسل دوم عملیات حافظ صلح برای تحقق مضامین حقوق بشری شکل گرفت. نیروهای حافظ صلح سازمان ملل بیشتر برای بهبود شرایط حقوق بشر و ایجاد و تحکیم صلح لیبرال دموکراتیک فعالیت کردند و آمریکا نیز به‌عنوان یک بازیگر کلیدی در مجوز نسل دوم نیروهای حافظ صلح نقش داشته است. شورای امنیت سازمان ملل در تاریخ خود هرگز نیروهای حافظ صلح نظامی بدون حمایت آمریکا مستقر نکرده است (Forysth, 2000, p.28). در لبنان (یونيفل) و یا در سوریه (یونیدف) در این راستا قابل ارزیابی هستند.

۳. مجازات‌ها، تحریم‌های اقتصادی - مالی: ایالات متحده نقض حقوق بشر از سوی کشورهای مختلف را بهانه‌ای برای مجازات‌ها و تحریم‌های یک‌جانبه علیه این کشورها قرار داده است. در این میان کوشیده است تا این تحریم‌ها را از نظر حقوق بشری به‌شکلی طرح‌ریزی کند که سایر کشورها نیز به انجام اقدام مشابه روی آورند و نوعی عرف در مجازات‌های اقتصادی علیه کشورهای ناقض حقوق بشر در سطح بین‌المللی به‌وجود آید (آقایی، براتی، ۱۳۸۹، ۳۲). آمریکا به همراه بیست و هفت کشور اروپایی مسئولان ایرانی و تعدادی از بانک‌ها و مؤسسات مالی را به‌دلیل نقض حقوق بشر مورد تحریم قرار داده است (ویکی‌پدیا، ۲۰۱۴، ۲۳ مارس). ایالات متحده در حکم ۱۳۳۳۸ (iipdigital.ait.org) در رابطه با نقض حقوق بشر توسط دولت بشار اسد وارد عمل شد.

۴. حمایت از گروه‌های معارض و اپوزیسیون: حمایت از دگراندیشان و گروه‌های مخالف نظام‌های سیاسی خاورمیانه یکی از سیاست‌های حقوق بشری آمریکا جهت

پیشبرد منافع این کشور است. بوش در ۴ فوریه ۲۰۰۰ در سخنرانی در مؤسسه ملی موقوفه برای دموکراسی اعلام کرد که اصلاحات دموکراتیک واقعی باید از درون هر جامعه‌ای صورت گیرد و هر زمان که رهبران اصلاح طلب خواستار کمک از ما باشند، ما به آن‌ها کمک خواهیم کرد. در نطق گشایشی در دومین سال ریاست جمهوری بر برنامه‌های آزادی در خاورمیانه تأکید کرد. برای نمونه، اختصاص ۸۵ میلیون دلار بودجه در دوران بوش برای پیشبرد دموکراسی در ایران (روبین، ۲۰۰۷) و حمایت آمریکا از نیروهای ارتش آزاد سوریه قابل اشاره است.

۵. **گزارشات سالیانه حقوق بشر در مورد کشورهای مختلف:** آمریکا از راه گزارشات دوره‌ای دفتر حقوق بشر و وزارت امور خارجه، به دنبال دو هدف استراتژیک است؛ از یک سو این گزارشات می‌تواند مرجعی برای محکومیت کشورهای ناقض حقوق بشر در سازمان‌های بین‌المللی باشد و از سوی دیگر انتشار این گزارشات به معنای تحمیل و تسری قوانین داخلی حقوق بشری به عنوان قدرت نرم به جامعه بین‌الملل است. در گزارش سال ۲۰۱۳ وزارت خارجه آمریکا هر چند نامی از اسرائیل برده نشده است؛ ولی مبارزه دولت سوریه (بشار اسد) با تروریست‌های تکفیری را با عنوان نقض حقوق بشر مطرح می‌کند. در مورد ایران نیز به مسایلی چون آزادی‌نداشتن اقلیت‌های دینی، آزادی‌نداشتن همجنس‌گرایان، احکام قضایی در رابطه با مجرمان، آزادی بیان و مطبوعات را از مصادیق نقض حقوق بشر اشاره می‌کند (US Department State).

۶. **حمایت از مؤسسات و نهادهای غیردولتی حقوق بشری:** آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا پشتیبانی مالی و اداری خود را در حمایت از سازمان‌های غیردولتی که برای حقوق بشر و پیشرفت‌های بشردوستانه فعالیت می‌کنند را مد نظر قرار می‌دهد. بدین ترتیب سازمان‌های مربوطه را با سیاست‌های خود همگام قرار داده

است. در این زمینه می‌توان به مؤسسه دموکراسی و مشارکت و دیده‌بان حقوق بشر^۱ در نیویورک، مؤسسه خانه آزادی در واشنگتن و یا سازمان عفو بین‌الملل^۲ اشاره کرد.

۷. نفوذ و تسلط در شبکه‌های تلویزیونی و اینترنت: معمولاً تصاویر ارزش‌ها را قدرتمندتر از کلمات انتقال می‌دهند که در این راستا هالیوود را می‌توان یکی از گسترش‌دهندگان و صادرکنندگان نمادهای مجازی که آمریکا خواستار انتقال آن است در نظر گرفت. البته شبکه‌های خبری متعددی که در رأس آن‌ها می‌توان به دو شبکه سی‌ان‌ان و بی‌بی‌سی در پوشش خبری هم‌سو با ایالات متحده با توجه به سراسری بودن آن بسیار قابل توجه است، اشاره کرد (نای، ۱۳۸۷، ص. ۱۰۷). بر این اساس ایالات متحده ایجاد شبکه‌های رادیویی چون ساوا^۳ و ایستگاه تلویزیونی عربی زبان الحرحه که در کشورهای عربی پخش می‌شود و یا رادیو فردا، صدای آمریکا را برای نفوذ در کشورهای خاورمیانه ایجاد کرد (Nye, 2004, p.19)

در سال ۲۰۰۳ کاخ سفید در راستای تحقق اصول دیپلماسی عمومی و ارتباطات جهانی بیشترین توجه خود را به خاورمیانه معطوف کرد. ایجاد کتابخانه‌ها و مراکز اطلاعات، ترجمه کتاب‌های غرب به عربی، افزایش بورسیه‌ها و کمک‌هزینه‌های تحصیلی و آموزش بیشتر سخنرانان عربی و متخصصین روابط عمومی را در این زمینه انجام داد. ایالات متحده همچنین برای توسعه مؤثر دیپلماسی عمومی استراتژی‌های کوتاه‌مدت، بلندمدت و میان‌مدت را در نظر گرفته است. در کوتاه‌مدت ایالات متحده در پاسخ به رویدادهای جدید از راه واحدهای پخش رادیو و تلویزیون از خود واکنش سریع نشان داده است. برای نمونه رادیو ساوا اخبار را با موزیک‌های محبوب برای جلب بینندگان پخش می‌کند. در میان‌مدت سیاست‌گذاران آمریکا با توسعه چند

-
1. Human Rights Watch
 2. Amnesty International
 3. Sawa

موضوع کلیدی و استراتژیک در راهبرد و برنامه‌های خود برای توضیح بهتر سیاست‌های ایالات متحده وارد عمل می‌شوند. با کمک به کشورهای مسلمان و تغییرات دموکراتیک در کنار بازسازی عراق و کمک‌های بشردوستانه در مورد آوارگان جنگی و زلزله‌زدگان چهره مثبتی از خود نشان می‌دهد. مهم‌ترین آن‌ها استراتژی بلندمدت است که در رابطه با موضوعات مربوط به مبادلات فرهنگی و آموزشی باهدف توسعه جامعه مدنی باز و در نهایت تحقق حقوق بشر در خاورمیانه بوده که در این زمینه شرکت‌ها، بنیادها، دانشگاه‌ها و شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی می‌توانند برای پیشبرد اهداف آمریکا بسیار مؤثر باشند (Nye, 2004, p.19).

فرجام

حقوق بشر در اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مفهوم از جنبه نظری به حفظ کرامت و ارزش‌های ذاتی انسان و در معنای عملی بر حفظ صلح و امنیت اشاره دارد. بر همین اساس بسیاری از کشورها، این حقوق را در قانون اساسی و یا رویه‌های قضایی (حقوقی) خود شناسایی کرده‌اند. در اینجا، حقوق بشر با سیاست و قدرت ارتباط می‌یابد و به گفتمانی غالب در سطح جامعه بین‌المللی تبدیل می‌شود. اگر امور سیاسی جهان را در سه بعد نظامی بین‌الدولی (سطح بالا)، اقتصادی (سطح میانی) و در سطح زیرین موضوعاتی مانند حقوق بشر را در نظر بگیریم، به‌دست آوردن نتایج مطلوب در سطح زیرین معمولاً نیازمند استفاده از قدرت نرم در سیاست خارجی است. آمریکا نیز بر همین اساس در گسترش سنت لیبرالیسم در سیاست خارجی و ترویج آن در چارچوب قدرت نرم به کشورهای دیگر تلاش می‌کند. در تحلیل سیاست خارجی آمریکا بر مبنای الگوی قدرت نرم، خاورمیانه مخاطب اصلی سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی مطرح بوده است و به‌عنوان اصل سامان‌دهنده و بستری مناسب برای ایفای نقش جهانی این کشور در مقطع جدید مورد تأکید قرار گرفت. شدت و عمق برخورد آمریکا با کشورهای خاورمیانه بیش از ابعاد امنیتی و استراتژیکی به مؤلفه‌های سیاسی،

اجتماعی، فرهنگی - ایدئولوژیک، اقتصادی و به‌شکل کلی مؤلفه‌های هویتی این کشورها باز می‌گردد. بر همین اساس، مرجع امنیت در الگوی رفتاری مبتنی بر قدرت نرم، سطوح ساختاری کشورهای خاورمیانه است. زیرا براساس رویکرد آمریکا، ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی این کشورها است که برای نیروهای تهدیدآفرین و امنیت‌زا منبعی فراهم می‌کند. از این‌رو امنیت‌سازی مستلزم از بین بردن ریشه‌های ناامنی است.

به این ترتیب «کنترل درون ساختاری» براساس طرح خاورمیانه بزرگ برای تغییر در الگوی مداخله آمریکا در خاورمیانه مطرح شد. در این روند، الگوهای ساختاری در کشورهای خاورمیانه در معرض دگرگونی قرار گرفت و آمریکا در قالب دیپلماسی عمومی سطح تعامل خود را از حوزه دولت ملی به عرصه فروملی منتقل کرد؛ بنابراین از آنجا که نبود آزادی در کشورهای منطقه به‌ویژه جهان عرب، توسعه انسانی را به نابودی می‌کشید، رویکرد تصمیم‌گیرندگان آمریکایی بر نفی اقتدارگرایی و گسترش دموکراسی (حقوق بشر) در خاورمیانه استقرار یافت که اساس سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده را تشکیل می‌دهد.

در بررسی سیاست حقوق بشری آمریکا در خاورمیانه ضعف ساختاری که در برخوردهای متناقض و استانداردهای دوگانه در رابطه با کشورها ریشه دارد (برخوردهای دوگانه آمریکا با عربستان، ایران، حمایت نکردن از جنبش‌های مردمی در یمن به دلیل حفظ موقعیت امنیتی خود و در مقابل حمایت از معارضان دولت سوریه در چارچوب حمایت از حقوق بشر) دیده می‌شود. از سوی دیگر با توجه به گسترش دموکراسی و حقوق بشر توسط آمریکا کمترین مشارکت این کشور در پیمان نامه‌های حقوق بشری (عدم عضویت آمریکا در کنوانسیون حقوق کودک، پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه، رفع تبعیض علیه زنان، کنوانسیون حقوق اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی) دیده می‌شود. در سطحی بالاتر (نسل سوم حقوق بشر) که ضرورت حفظ

محیط زیست برای نسل های آینده است؛ ایالات متحده، بزرگ ترین تولیدکننده گازهای گلخانه ای نسل بشر را در معرض خطرات زیست محیطی قرار داده است؛ بنابراین زمانی که مفاهیم حقوق بشر و آزادی در چارچوب منافع ملی تنزل می یابد کارکرد مثبت خود را از دست می دهد و همانند ابزاری برای تأمین سیاست ها و اهداف کشورها قرار می گیرد.

منابع:

- اندرولینکلینتر (۱۳۸۵)، **صلح لیبرالی**، ترجمه: علیرضا طیب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- ابوالفضل امیری (۱۳۸۷)، **تهدید نرم: تهاجم فرهنگی، ناتوی فرهنگی**، تهران، انتشارات پگاه
- بوزان، باری (۱۳۸۹)، **مردم دولت‌ها و هراس**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
- بیلیس، جان و اسمیت استیو (۱۳۸۳)، **جهانی شدن سیاست؛ روابط بین‌الملل در عصر نوین (موضوعات بین‌المللی در عصر آینده)**، ج دوم، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران، مؤسسه مطالعات ابرار معاصر
- پاتریک کالاهان (۱۳۸۷)، **منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا**، ترجمه داود غرایق زندی، محمود یزدان فام و نادرپورآخوندی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پای، لوسین دبلیو. و دیگران (۱۳۸۰) **بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی**، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- تاموشات، کریستین (۱۳۹۱)، **حقوق بشر**، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، نشر میزان
- ذاکریان، مهدی (۱۳۸۳)، **حقوق بشر و خاورمیانه**، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۳۸۹)، **قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا**، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- شفیعی، نوذر (۱۳۹۱)، **رابطه حقوق بشر و صلح**، پژوهشگاه مطالعات راهبردی
- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۲) **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، انتشارات سمت
- کلگی، چارلز دبلیو، اوجین آر. ویتکف (۱۳۸۴)، **سیاست خارجی آمریکا؛ الگوها و روندها**، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

- میشل کاکس، ایندرجیت پارمرو (۱۳۹۱)، *قدرت نرم و سیاست خارجی آمریکا*، ترجمه جواد علی پور، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.
- نای، جوزف (۱۳۸۷)، *قدرت نرم* ترجمه سید محسن روحانی، مهدی ذوالفقاری، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.
- نای، جوزف (۱۳۸۷)، *قدرت در عصر اطلاعات؛ از واقع گرایی تا جهانی شدن*، ترجمه دکتر سعید میر ترابی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- هالستی، کی جی (۱۳۸۳)، *مبانی تحلیل سیاست بین الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- آقایی، سید داوود رضابراتی (۱۳۸۹)، "تاملی بر سیاست حقوق بشری آمریکا"، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دانشگاه تهران، ش ۱
- اکونومیست (۱۹۹۷)، ترجمه زارعی طوسی، ش. ۱۵.
- رضائی نژاد، ایرج (۱۳۸۳)، "حقوق بشر و حاکمیت دولتها: نگرشی تحلیلی بر پایه اسناد بین المللی"، *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ش. ۲۰۶ - ۲۰۵
- رنجبریان، امیرحسین فریبا نواب دانشمند (۱۳۸۷)، "بررسی تاثیر آموزش حقوق بشر بر صلح و توسعه"، *اندیشه های حقوق خصوصی*، سال پنجم، شماره ۱۲.
- سجادپور، محمد کاظم فاطمه محمدی (۱۳۹۱)، "حقوق بشر و سیاست خارجی؛ چارچوب های مفهومی و عملیاتی"، *فصلنامه راهبرد*، ش ۶۳.
- هادیان، ناصر و افسانه احدی (۱۳۸۸)، "جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی"، *فصلنامه بین المللی روابط خارجی*، سال اول، شماره سوم.

Baehr, Peter R. and Monique Castermans-Holleman (2004), **The Role of Human Rights in Foreign Policy**, Palgrave Macmillan.

Ellsworth, Robert & Andrew Goodpaster, Rita Hauser (2000), **Americans National Interest the Commission on Americas Nation Interest**, Belfer Center.

Forysth, David P. (2000), **Human Rights and Comparative Foreign Policy Foundations of Peace**, Paris: United Nations University.

Lepard, Brian D. (2008), **Balancing Human Rights and State Sovereignty in a Multicultural World**, Belfer Center for Science and International Affairs.

Xharra Baher and Martin Wahlish (2012), **Beyond Remittance Public Diplomacy and Kosovo's Diaspora**, Club Politics the Jashteme.

Nye, Joseph (2004), **Soft Power: The Means to Success in World Politics**, New York: Public Affairs.

Dietrich, John W. (2006), "US Human Rights policy in the post-cold war Era", **Political Science Quarterly**, Volume 121.

Honghua, Men (2001), "Cultural Values in Americans Diplomacy", **Foreign Affairs Journal**, No.61.

Freeman, John W. (2011), "The Mess in the Middle East", **Middle East Policy**, Vol.Xvlll, No.4.

Nye, Joseph (2004), "Soft Power and American Foreign policy", **Political Science Quarterly**, Vol.119, Number 2.

Nye, Joseph (2004), "The Decline of Americans Soft Power", **Foreign Affairs**, Volume 83, No. 3.